

An Analysis of the Concepts and Triple Relationships of Fundamental Freedoms, Democracy and the Rule of Law in Iran

Ali Akbar Razmjoo¹
Mohadesch Razmjoo²

Received: 18 March 2022
Reception: 119 April 2022

One of the most basic democratic concepts is a democracy, the rule of law, and fundamental freedoms. Freedom is a fundamental principle in any society that results from the reproduction of two phenomena for democracy; A- Development of political rights among the majority of citizens, B- The participation of the people in the management of the affairs of the country. The method of this research is interpretive-qualitative, which has been studied by applying the concepts of democracy, rule of law, and freedom of their relationship.

Keywords: Fundamental Freedoms, Rule of Law, Human Rights, Democratic Governments, Democracy.

1. PhD, International Relations, Faculty of Communication and Media, Faculty Member of IRIB University, Iran, razmjoo@iribu.ac.ir.

2. PhD Student, Department of Public Law, Faculty of Law, University of Tehran Kish International Campus, Iran, mohadeschrazmjoo@yahoo.com.

تحلیلی ایرانی از مفاهیم و روابط سه‌گانه آزادی‌های بنیادین، مردم‌سالاری و حاکمیت قانون

علی اکبر رزمجو^۱ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۸

محدثه رزمجو^۲ پذیرش: ۱۴۰۲/۱/۳۰

چکیده

مفاهیم حکومت‌های دموکراتیک، تجلی‌گر سیستم مردم‌سالاری است و مبنای حکومت مردم‌سالارانه، تبیین جایگاه حاکمیت قانون با توجه به نمود آن در حقوق بین‌الملل، که عرصه جولانگاه حقوق بشر و نفوذ و بروز آزادی‌های بنیادین در خواستگاه یک حکومت دموکراتیک است، می‌باشد. آزادی اصل اساسی نیز در هر جامعه موجود بازتولید دو پدیده چشم‌گیر لازم برای دموکراسی یعنی: الف. پیدایش و ریشه دواندن آگاهی درباره حقوق سیاسی اساسی میان همه یا دست‌کم اکثریت شهروندان؛ ب. استقرار ساختارهای اجتماعی سیاسی مطلوب جهت ایجاد و اداره حق مشارکت همگان در اداره امور عمومی است. با اذعان به روابط متقابل بین یک سیستم دموکراتیک از نوع مردم‌سالارانه، حاکمیت قانون و آزادی‌های بنیادین، این تحقیق با روش تفسیری- کیفی ضمن بسط مفاهیم مدنظر و رابطه بین آنها باهدف نگاه تطبیقی در بازتعریف این مفاهیم و محدودیت‌های اعمال بر آن به‌ضرورت رابطه بین این سه مقوله می‌پردازد.

واژگان کلیدی: آزادی‌های بنیادین، حاکمیت قانون، حقوق بشر، حکومت‌های دموکراتیک، مردم‌سالاری.

۱. دکتری، رشته روابط بین‌الملل، دانشکده ارتباطات و رسانه، عضو هیئت علمی دانشگاه صدا و سیما. (نویسنده مسئول). razmjoo@iribu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری، رشته حقوق عمومی، دانشکده حقوق، پردیس بین‌المللی کیش دانشگاه تهران.

در تاریخ اندیشه سیاسی بشر، در خصوص مفهوم حاکمیت قانون نظرات مختلفی مطرح شده است. شکل، رابطه حاکمان، حکومت و... طرح مسئله حاکمیت و حکومت مردمی در مفهوم اصلی می‌باشد. مفهوم شکل و ماهوی و تبیین ماهیت احکام حکومتی و جایگاه خاص اطاعت از قانون و برابری از آن و اجرای عدالت، جلوگیری از استبداد و خودکامگی است و اصل حاکمیت قانونی تلقی می‌شدند و قانون اعمال اراده آن‌ها بود. مفهوم حاکمیت قانون به عقیده زیفکاک^۱ پنج عنصر اساسی دارد که شامل: نظم قانونی، بررسی حقوقی اعمال قدرت، حل و فصل مؤثر اختلافات، اجراء قضایی و احترام به حقوق بنیادین بشر است. هر یک از این شاخصه‌ها موجب نظم بین‌المللی می‌گردد. جهان‌شمولی حقوق بشر با نظم سیاسی بین‌المللی که بر پایه حاکمیت ملی استوار است، به‌آسانی امکان‌پذیر نیست. اگرچه سازمان ملل متحد و حتی سازمان‌های غیردولتی فراملی تا حدی به‌عنوان نمایندگان جامعه جهانی عمل می‌کنند و اظهارنظرهای آن‌ها در خصوص موارد نقض حقوق بشر سازنده افکار عمومی جهانی است، اما جامعه جهانی کماکان جامعه‌ای متشکل از دولت‌ها است و سازمان‌های بین‌المللی نیز محصول توافق دولت‌ها هستند یا با اجازه دولت‌ها فعالیت می‌کنند. لذا اراده‌ای مستقل از اراده دولت‌های تشکیل‌دهنده، آن جهت ابراز نظر راجع به اعمال دولت‌ها در زمینه نقض حقوق بشر یا ترتیباتی برای تحمیل این اراده بر دولت‌ها وجود ندارد. لذا سؤال اصلی تحقیق آن است که رابطه آزادی‌های بنیادین، مردم‌سالاری و حاکمیت قانون چیست؟ و در این بین فرضیه تحقیق بر مبنای روابط متقابل مردم‌سالاری، حاکمیت قانون و آزادی‌های بنیادین است.

۱- مردم‌سالاری (دموکراسی)

با توجه به ریشه‌های لاتین دموکراسی^۲ یعنی "demos" یا مردم "kratia" یا اقتدار و حاکمیت، می‌توان دموکراسی را حاکمیت مردم یا قانون‌گذاری به‌وسیله مردم تعریف کرد (کاولیر^۳، ۱۳۹۶: ۲۲)، بسیاری از متفکران نظیر جفرسون^۴، کوهن^۵، بیتهم^۶ و نیز برخی مؤسسات فرهنگی^۷، دموکراسی را به‌عنوان «شیوه حکومتی» معرفی کرده‌اند. بر این اساس، این گروه عقیده دارند که وظیفه حکومت دموکراتیک، برپاساختن جمهوری است که در آن قانون‌گذاری توسط خود

مردم انجام می‌شود. هم‌چنین این گروه بر این باورند که دموکراسی حکومت جمعی است که در آن، از بسیاری لحاظ، اعضای اجتماع به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، در گرفتن تصمیم‌هایی که به همه آن‌ها مربوط می‌شود حضور می‌یابند، یا می‌توانند حضور داشته باشند، هم‌چنین اعضا باید از حق برابر برای شرکت در تصمیم‌گیری برخوردار باشند (بیت‌هام^۸ و همکار، ۱۳۹۶، ۳۳). هراندازه اصل نظارت همگانی بر تصمیم‌گیری جمعی و داشتن حق برابر در اعمال این نظارت بیشتر باشد آن اجتماع دموکراتیک‌تر خواهد بود. از این‌رو دموکراسی مفهومی نسبی است. در نتیجه کشوری مردم‌سالار است که حکومت آن از طریق رقابت در انتخابات به مسند قدرت رسیده و مسئول پاسخگویی به مردم است و تمامی افراد از حق مساوی انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردار باشند، این کشور ضامن حقوق مدنی و سیاسی مردم تلقی می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۸). در این نظام اجتناب از خودکامگی، تضمین حقوق اساسی مثل حق مشارکت، برابری و آزادی برای شهروندان و حراست از منافع اساسی‌شان، توأم با رشد صفات انسانی و امکان پیشرفت در همه ابعاد زندگی بشر محقق می‌شود و قدرت یا حاکمیت سیاسی ناشی از قدرت تصمیم‌گیری آزادانه مردم به‌عنوان پیش‌شرط در مفهوم خودحکومتی بروز می‌کند (جمالی، ۱۳۹۳: ۱۷). در این میان سه نوع سیستم دموکراتیک متفاوت مطرح می‌شود: ۱. «دموکراسی خلقی» یا «دموکراسی سوسیالیستی»^۹ در این نوع، حکومتی دموکراتیک تلقی می‌شود که تصمیمات و اقدامات آن در خدمت «منافع راستین» مردم جامعه باشد. حال ممکن است برگزاری انتخابات و مراجعه به آرای عمومی، نمایشگر مشارکت مردم نباشد. با به کار گرفتن چنین تعریفی از دموکراسی، حکومت کنونی چین، ویتنام، کوبا، اتحاد جماهیر شوروی سابق، به‌عنوان حکومت دموکراتیک در ذهن متجلی می‌شود. حکومت شوروی سابق ادعا می‌کرد، با استقرار دستگاه «سانترالیسم - دموکراتیک»^{۱۰}، منافع راستین توده کشف، شناسایی و مورد پیگیری و احقاق قرار می‌گیرد (عبدالملکی، ۱۳۹۷: ۴۰). ۲. دومین نوع دموکراسی در واقع بدیلی برای نوع سوم آن است که توسط یوزف شوپیتز^{۱۱} مطرح شده و بیان می‌دارد: «شیوه دموکراتیک عبارت است از استقرار ترتیبات نهادی برای نیل به تصمیمات سیاسی که در آن‌ها، افراد (از جمله رهبران) قدرت تصمیم‌گیری را با مبارزه و رقابت در کسب آراء مردم به دست می‌آورند». گاه این نوع از سیستم سیاسی را «دموکراسی نمایندگی»^{۱۲} و گاه آن را «دموکراسی نخبه‌گرایانه»^{۱۳} می‌خوانند. این مدل کم‌وبیش نمایانگر سیستم سیاسی موجود در ایالات متحده آمریکا است (کریک، ۱۳۹۳: ۴۱). ۳. در نوع

سوم، واژه دموکراسی رژیم‌هایی را تعریف می‌کند که تا حد ممکن به تعریف آرمانی ارسطو از این واژه، یعنی «حکومت اکثریت»^{۱۴} نزدیک می‌شوند. در این مدل، اکثر شهروندان به‌طور مستقیم در اداره امور یا تصمیم‌گیری‌ها مشارکت دارند. این نوع سیستم سیاسی «دموکراسی مستقیم»^{۱۵} یا «دموکراسی مشارکتی»^{۱۶} خوانده می‌شود و برخی بر آن‌اند که حتی در یک جامعه نوین و پیچیده هم باید استقرار یابد. هواداران این نوع دموکراسی معتقدند یگانه راه تأمین و تضمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی عبارت از این است که «خواسته‌های مردم» به کرسی بنشینند. این مهم زمانی برآورده می‌شود که آزادی و رفاه برای شمار هر چه بیشتری از اعضای جامعه فراهم و تعمیم آید. می‌توان برخی از جوامع موجود در شمال اروپا، مانند انگلیس و سوئیس را به‌عنوان مصداق این نوع سیستم سیاسی نام برد (تقوی فرد، ۱۳۹۸: ۳۰). ۴. با ظهور واقعیت‌هایی همچون، ستم اکثریت و نادیده گرفتن حقوق اقلیت، بحث ایده دموکراسی مهارشده^{۱۷} مطرح شد. این ایده بر این مبنا استوار است که بسیاری از حقوق بنیادین، ارزش‌ها و اصول فلسفی و اخلاقی مستقل از رأی و خواست اکثریت، دارای اعتبار و حقانیت می‌باشند و به علت این‌که مشروعیت و اعتبار این حقوق و ارزش‌ها و ام‌دار قانون و رأی اکثریت نیست و مستقل از آن موجه و معتبر است، می‌توانند در نقش عوامل مهارکننده فرآیند تصمیم‌گیری دموکراتیک و اعمال رأی اکثریت ظاهر شود (وودراف، ۱۳۹۷: ۱۳).

۲- حاکمیت قانون

اما در این راستا، آنچه نقایص دولت‌های دموکراتیک را پنهان می‌سازد، حاکمیت قانون است. حاکمیت قانون حتی پیش از آنکه آرای عمومی نقشی در ایجاد این‌گونه حکومت‌ها به عهده بگیرد؛ به شکل‌گیری آن‌ها کمک می‌کند، زیرا آرای عمومی به‌تنهایی قادر نیست هرج و مرج را مهار کند یا مانع از بروز استبداد شود؛ بلکه این امر تنها با حاکمیت قانون تحقق می‌یابد. هرچند به‌طور قطع نمی‌توان گفت در حکومت‌های دموکراتیک، قانون، معلول آرای عمومی است، اما قدر مسلم همه جوامع برای پیشگیری از هرج و مرج و حاکمیت سلیقه‌های گوناگون، به حکومت‌هایی دائمی نیاز دارند؛ بنابراین همچنان که در حکومت‌های استبدادی، شاه حاکمیت دائم را عهده‌دار است، در حکومت‌های دموکراتیک نیز، به‌رغم موقتی بودن حکومت فرد، قانون حکومت دائمی را به عهده می‌گیرد (میرسپاسی، ۱۳۹۸: ۵۱). بدیهی است که قوای سه‌گانه این‌گونه کشورها به همراه رؤسای آن‌ها، مردم و سایر نهادها از این حاکم

دائمی تبعیت می‌کنند. حاکمی که برخلاف انسان‌ها دچار جاه‌طلبی و هوس‌پیشگی نمی‌شود و به همین دلیل حکومت آن نسبت به حاکمیت فرد، کمترین عیب و نقص را در بردارد. از سویی راه نجات مردم از سلطه استبداد، دست‌یابی به رفاه و پیشبرد زندگی اجماعی از قانون می‌گذرد و از سوی دیگر، قانون، طول، عرض و ارتفاع حکومت حاکمان را محدود می‌سازد. با کوتاه شدن مدت حکومت ایشان، طول، با محدود گردیدن قلمرو حکومت آنان، عرض و با قرار گرفتن آن‌ها درجایی فروتر از جایگاه کاریزماتیک^{۱۹}، ارتفاع حکومتشان محدوده‌ای مشخص می‌یابد (قاضی مرادی، ۱۳۹۷: ۱۸). چنین به نظر می‌رسد که عمده دلیل ثبات و سلامت داخلی دولت‌های دموکراتیک، حکومت قانون باشد که می‌بایست ریشه‌های آن را درجایی غیر از حق انتخاب مردم و آرای عمومی جست، زیرا قانونی که مردم در گذشته انتخاب کردند، اکنون حکومت می‌کند. در نهایت مشکلات نظری و عملی متعدد در جریان شکل‌گیری دموکراسی نوین، باعث شد تا جامعه‌گرایی^{۲۰} در گام بعد، با تأکید بر حفظ آزادی‌های فردی (لیبرالیسم محدودشده)^{۲۱} و حکومت اکثریت (توتالیترالیسم محدودشده)^{۲۲}، دموکراسی امروز را پیشنهاد کند (ترکمانی، ۱۳۹۰: ۶۱). از همین رو، دموکراسی به همان میزانی که از جوهر لیبرالیستی^{۲۳} برخوردار است، جوهر توتالیریستی^{۲۴} دارد و درعین حال آنچه مانع از غلبه کامل و بی‌قیدوشرط توتالیترالیسم بر نظام‌های دموکراتیک می‌شود، حاکمیت قانون است. قانون در این‌گونه نظام‌ها نه به‌عنوان یار و انباز اصل آزادی فردی یا حکومت اکثریت، بلکه به‌مثابه ناظر، نگهبان و کنترل‌کننده این اصول عمل می‌کند؛ زیرا به‌محض آنکه هر یک از این دو اصل فراتر از قانون قرار گیرد، حکومت‌های دموکراتیک خودبه‌خود به آنارشسیسم^{۲۵} یا توتالیترالیسم گرایش می‌یابند. بر این اساس می‌توان گفت که حاکمیت قانون از یک‌سو برای نجات حکومت‌های مردم‌گرایانه از هرج‌ومرج و از سوی دیگر برای رهایی آن‌ها از استبداد به نظام‌های لیبرال دموکرات تحمیل شده است (شنیدی نیا، ۱۳۹۴: ۶۰). لذا وظیفه اصلی آن، عبارت از تأمین منافع ملی شامل امنیت، رفاه و انواع توسعه در درون این جوامع خواهد بود و در نتیجه هیچ‌گونه تکلیفی در قبال منافع سایر ملت‌ها که تحت حاکمیت وی قرار نمی‌گیرند، نخواهد داشت. در این بیان مفهوم حاکمیت قانون به معنای، شیوه عقلانی اتخاذ تصمیم و اعمال تصمیمات بر مبنای دلایل است و این دلایل باید محتوی قوانین اداری و قضایی باشد که بر اساس آن، انجام کلیه امور سیاسی بر مبنای اصل «حاکمیت قانون» از طرف مقامات و مسئولان اتخاذ شود (بهرامی، ۱۳۹۶: ۲). مردم از طریق پارلمان، می‌توانند به

قوانین تضمین‌کننده امنیت دست یابند و سند حقوقی مهمی به نام قانون اساسی تصویب نمایند که حکومت و مردم در روابط متقابل خود مکلف به رعایت آن باشند. یکی از تفکیک‌های مشهور در این خصوص، در قالب تفکیک دو ایده «حاکمیت قانون» و «حکومت به‌وسیله قانون» بیان شده است. در ایده، حاکمیت قانون از مفهومی هنجاری و دستوری تبعیت نمی‌شود و به مقتضای اوضاع و احوال، قابل تفسیر و تعبیر است. در این دیدگاه قانون نه در خدمت اهدافی چون تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندی، بلکه به‌مثابه ابزاری برای حکومت و تحقق ایده‌های جهت‌دار و موقت حکومتی نگریسته می‌شود (ملاصالحی، ۱۳۹۶: ۳). به تعبیر دیگر در «حکومت به‌وسیله قانون»، قانون به‌جای اینکه در خدمت تأمین حقوق و آزادی‌های شهروندی قرار گیرد، به‌مثابه ابزاری مؤثر برای تأمین اهداف و ارزش‌های ایدئولوژیک منافع حزبی و گروهی به کار گرفته می‌شود و فاقد ویژگی‌هایی همچون عام و قابل پیش‌بینی بودن است. گرچه در سنت «حاکمیت قانون» نیز قانون ابزاری در اختیار حکومت برای تحقق مجموعه‌ای از اهداف به شمار می‌رود، اما وجه افتراق این دو ایده کلی، میزان توجه به حقوق و آزادی‌های شهروندی و همچنین میزان التزام به اصولی از قبیل «برابری در مقابل قانون»، «بی‌طرفی» و «عدالت طبیعی» است (موتقی، ۱۳۹۱: ۱۱). در برداشت‌هایی موجود از حاکمیت قانون مثل، برداشت شکلی که به جنبه فرآیند محور تأکید دارد و فضایل اخلاقی از قبیل عدالت را جزء یا بخشی از تئوری حاکمیت قانون می‌داند به ویژگی ذاتی قانون توجه خود را مبذول می‌دارد که آن عبارت است از الزام‌آور بودن، عام بودن، امری بودن، علنی بودن، واضح بودن، قطعیت داشتن و مصوب مرجع ذی‌صلاح بودن و در این برداشت میان حاکمیت قانون و دموکراسی ارتباط مستقیم وجود ندارد و چه‌بسا حاکمیت قانون در نظامی غیر دموکراتیک به مراتب بیشتر از یک نظام دموکراتیک اجرا می‌شود و شیوه‌ای برای جلوگیری از اقدامات خودسرانه است خصوصاً در مواقعی که میان حاکمیت قانون و دموکراسی ارتباط مستقیم وجود ندارد به‌عبارت‌دیگر در برداشت شکلی، ضرورت دموکراتیک بودن یک نظام سیاسی به معنی تحقق حاکمیت قانون در آن نظام نیست. شکل حاکمیت قانون در این تئوری صرفاً حاکمیت قانون، سوای از خوبی و بدی با عادلانه یا غیرعادلانه بودن قانون است؛ اما در تئوری‌های حقوق طبیعی ادعا بر این است که حقوق بارزش‌هایی از قبیل عدالت، حق و خیر عمومی ... در ارتباط بوده و هنگامی قانونی محسوب می‌شود که همسو و مطابق با این ارزش‌ها باشند و از تئوری‌های اثبات‌گرایی

حقوقی شکل گرفته است (عامری، ۱۳۹۶: ۷۱). این نگاه، استدلال‌های حقوقی را به‌طور کامل با واقعیت بیرونی مرتبط دانسته و به همین دلیل چیزی را قانون می‌داند که از طرف مقام ذی‌صلاح قانون اعلام شود و از این‌رو با قوانین و اصول اخلاقی مکتب حقوق طبیعی که دائمی تلقی شده و در برخی نظریه‌ها نیز ریشه الهی دارد متفاوت است و در این تئوری قواعد حقوقی مستقل از محتوایش توسط قانون‌گذار مورد توجه و تحلیل واقع می‌شود. در برداشت ماهوی، حاکمیت قانون نقش مهم‌تری صرف برقراری نظم در امور مختلف اجتماعی و اقتصادی ایفاء می‌کند. تنها دولتی را می‌توان تابع حاکمیت قانون دانست که معیارهای فراحقوقی، اخلاقی و سیاسی را نیز محترم شمرده و اعمال حاکمیت را بر مبنای آن تنظیم کند. تأکید بر آموزه‌های اخلاقی در این برداشت بسیار قابل توجه است. در این برداشت فرض بر این است که شهروندان از حقوق و تکالیفی برابر به‌عنوان یک کل برخوردارند. حاکمیت قانون در این برداشت، به‌وسیله برداشت عمومی صحیح از حقوق فردی محقق می‌شود و در آن حقوق اخلاقی و سیاسی مزبور به‌عنوان قانون موضوعه به رسمیت شناخته می‌شود (قربانی درزی محله و همکار، ۱۳۹۶: ۴). نظام حقوقی در برداشت ماهوی به‌مثابه هرمی فرض می‌شود که متشکل از هنجارها و ارزش‌ها است و اصول قواعد در این هرم از طریق اصول رأسی هرم تغذیه می‌شود. پس در این برداشت ماهوی تصور و کوتاهی دولت در سه بعد قابل ارزیابی است؛ اول قلمرو حقوق فردی است که چه‌بسا توسط دولت آن‌چنان‌که بایسته است به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ دومین بعد، سمت حقوق است که ممکن است دولت‌ها اتفاقاً از شناسایی و تضمین حقوق بااهمیت و بنیادین که از قابلیت محدود کردن اعمالشان برخوردارند، خودداری کنند. سومین بعد، دولت‌ها را از رعایت و تضمین منصفانه بودن اعمال حقوقی باز می‌دارد. بدین ترتیب که ممکن است قانونی تصویب شود که به برخی تبعیض‌ها بر مبنای جنسیت یا نژاد دامن زده و حقوقی را که دولت برای شهروندان به رسمیت شناخته مخدوش سازد. پس نظارت دقیق‌تر و سخت‌گیرانه بر عملکرد دولت راجع به عملکرد دولت و تنظیم و تضمین قلمرو حقوق فردی در قانون اساسی و قوانین عادی صحت یا درستی حقوق شناسایی شده در قوانین و کیفیت اعمال آن‌ها و نه صرفاً ارزیابی اعمال حکومت بر اساس رعایت قوانین موضوعه است (میرزایی و همکار، ۱۳۹۸: ۵۷). در واقع یکی از پیش شرط‌های حکومت قانون، این خواهد بود که تابعان نظام حقوقی، باید بتوانند حقوق و تکالیف خودشان را، ارزیابی نمایند. این امر نیز نیازمند وجود یک مجموعه قواعد روشن

است. در صورت فقدان قواعد و ضعف منابع حقوقی، حکومت قانون، در اولین گام، با مانع روبرو می‌شود. در بسیاری از حوزه‌های حقوق بین‌الملل نیز، مجموعه قواعد تدوین شده‌ای وجود دارند که توانسته‌اند ثبات و قطعیت لازمه حکومت قانون را، فراهم نمایند. حوزه‌هایی نظیر نظام بین‌المللی حقوق بشر، حقوق بین‌الملل اقتصادی، حقوق بین‌الملل کار، حقوق بشردوستانه، حقوق بین‌الملل دریاها، حقوق بین‌الملل مسئولیت دولت‌ها و حقوق بین‌الملل کیفری، از این جمله‌اند (موسی کاظمی محمدی، ۱۳۹۵: ۶۳). وجود مجموعه وسیعی از قواعد حقوقی در این حوزه‌ها، اعمال قدرت صلاح‌دیدی دولت‌ها در روابطشان با دیگران را، محدود ساخته است. امری که به استقرار حکومت قانون، کمک شایانی می‌نماید. در خصوص منابع اصلی حقوق بین‌الملل مذکور در اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری یعنی معاهدات، عرف و اصول کلی، در بحث حکومت قانون، اصول کلی، کمتر مورد توجه می‌باشند، زیرا بیشتر آن‌ها از نظام‌های حقوقی داخلی، استخراج شده‌اند و بر همین اساس می‌بایستی فرض را بر این قرار داد که مؤلفه‌های حکومت قانون، در مورد آن‌ها، رعایت شده است. عرف نیز منبع حقوق غیر نوشته است. به همین دلیل تمرکز اصلی بر روی فرآیندی است که به وسیله آن قواعد مکتوب، به وسیله معاهدات، در سطح بین‌المللی، انتشار می‌یابد (ایزدی جلودار، ۱۳۹۷: ۷۱). معاهده وین حقوق معاهدات، به نحوی استادانه، به این موضوع پرداخته است. حدود ۱۰۸ کشور، این معاهده را تصویب نموده‌اند و از ژانویه ۱۹۸۰، لازم‌الاجرا شده است. حتی آن دولت‌هایی که آن را تصویب ننموده‌اند، پذیرفته‌اند که بخش‌های عمده آن معاهده در مورد آن‌ها نیز قابل اعمال است، زیرا قواعد آن تبدیل به قواعد عرفی شده‌اند. معاهده وین حقوق معاهدات، تمام مسائلی که از دید حکومت قانون، برای معاهدات مهم هستند، مسائلی نظیر شیوه انعقاد، تصویب، اعمال شرط، تفسیر، اعتبار و خاتمه معاهدات را وضع نموده است. روشن بودن این مسائل، به قطعیت قواعد حقوق بین‌الملل، کمک می‌نماید (باحجی، ۱۳۹۵: ۴). در خصوص انتشار معاهدات بین‌المللی نیز که لازمه حکومت قانون است، باید به خاطر داشت که شفافیت در این مورد، اصل راهنمایی است که از سال ۱۹۴۵ با تصویب منشور ملل متحد، مورد توجه قرار گرفته است. ماده ۱۰۲ منشور مقرر داشته، تنها آن دسته از معاهدات در مقابل نظام ملل متحد قابل استناد می‌باشند که در دبیرخانه آن، به ثبت رسیده باشند. این شرط اساسی در معاهده وین حقوق معاهدات نیز، ذکر شده است. در حال حاضر نیز تمامی این معاهدات به کمک فناوری اطلاعات، منتشر می‌شوند و

در دسترس عموم قرار دارند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۰: ۷۱)؛ بنابراین منابع حقوق بین‌الملل برای آن‌که نقش خودشان را در فرآیند استقرار حکومت بین‌المللی قانون، ایفا نمایند، از ظرفیت‌های بسیار بالایی برخوردار هستند. ظرفیت‌هایی که به کمک تلاش‌های سازمان ملل متحد در خصوص توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل، در حال تکمیل شدن و ارتقا یافتن می‌باشند. از این رو تدوین حقوق بین‌الملل، گامی در جهت تقویت حکومت قانون، در جامعه بین‌المللی است (موسی زاده، ۱۳۹۵: ۸۰).

۳- حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین

در حقیقت امروزه، در جهان معاصر میان رعایت حقوق بشر و حکومت دموکراتیک، رابطه‌ای تلازمی به وجود آمده است، به گونه‌ای که تنها حکومتی می‌تواند مدعی حفظ و پاسداشت حقوق و آزادی‌ها گردد که به نحو دموکراتیک و مردم‌سالارانه شکل گرفته و به نحو دموکراتیک در حال اداره شدن باشد. در این میان، هسته حاکمیت قانون را می‌توان متشکل از مؤلفه‌هایی همچون «ظلم» و «مشروط بودن» دانست، بدین معنا که حکومت قانون در یک جامعه از سویی، نظم را بین شهروندان و دستگاه‌های دولتی بر پایه قانون ایجاد می‌کند و از سوی دیگر، از حکمرانی و قدرت‌طلبی دولت و دولت‌مردان جلوگیری کرده و آن را محدود می‌کند. ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و مواد ۲، ۲۲، ۲۳ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و مواد ۴ و ۸ میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و ماده ۹ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر با اختلافی اندک در متن به صراحت اعلام داشته‌اند که یکی از شرایط تحدید آزادی و حقوق بشر - و از آن جمله تحدید به نام نظم عمومی - آن است که این محدودیت‌ها باید به گونه‌ای باشد که در یک جامعه دموکراتیک^۶ وضع گردیده است (عباسی، ۱۳۹۵: ۶۶). کمیسیون حقوق بشر در جلسه بهار ۱۹۶۶ قطعنامه‌ای صادر نمود که به شکل کاملاً ویژه‌ای اصول اساسی جامعه سیاسی دموکراتیک را مورد پذیرش قرار داد و در آن به‌طور خاص پیوند متقابل میان شکل دموکراتیک حکومت و حقوق بشر را با این عبارات مورد تأکید قرار داد که «دموکراسی تحقق کامل کلیه حقوق بشر را تسریع می‌کند و برعکس»؛ و این تلقی در جلسه چهارم دسامبر ۲۰۰۰ میلادی توسط مجمع عمومی سازمان ملل نیز مورد تأیید قرار گرفت. در همین راستا کنفرانس جهانی وین در ۱۹۹۳، با تصویب اعلامیه و برنامه عمل وین، بر ارتباط تنگاتنگ، توسعه حقوق بشر و دموکراسی تأکید نمود و با اشاره به اینکه حمایت و ترویج

حقوق بشر «اولین مسئولیت حکومت‌هاست، دموکراسی را به‌عنوان قسمتی از حقوق بشر به رسمیت شناخت» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۴۳۰). در پرونده "Angola Rafael Marques de Morais" وجود نشریات آزاد و تضمین آزادی نظر و بیان، از مبانی جامعه دموکراتیک محسوب شده است. همچنان که در نظریه هیئت مشاورین سلطنتی انگلستان، وجود انتقاد بر مسئولین از لوازم جوامع دموکراتیک محسوب شده که در آن بیان گردیده است: «در یک جامعه دموکراتیک تقریباً بسیار بدیهی است که بالضروره افرادی که پست رسمی در دولت دارند و کسانی که به خاطر مدیریت عمومی مسئول می‌باشند، باید همواره در معرض انتقاد باشند» (زارعی، ۱۳۸۱: ۱۲). در پرونده مسیحیان مخالف نژادپرستی و فاشیسم علیه بریتانیا، یکی از شروط استفاده مشروع از نظم عمومی این دانسته شده است که این محدودیت در یک جامعه مردم‌سالار ضروری باشد و آن در صورتی است که نتایج زیان‌بار عدم محدودیت به دلایل امنیتی بیشتر از حد انتظار باشد و اقدام دیگری برای مهار این زیان موجود نباشد (رهایی، ۱۳۸۹: ۴۰۸). دیوان آمریکایی حقوق بشر نیز در این زمینه معتقد است که مفهوم نظم عمومی در یک جامعه مردم‌سالار، نیازمند امکان گردش اخبار، دیدگاه‌ها و عقاید است، آن‌هم در حدی که شهروندان به اطلاعات دسترسی داشته باشند و بر این اساس آزادی بیان و به‌خصوص امکان ابراز عقاید توسط مخالفان از ضرورت‌های درک نظم عمومی در یک جامعه مردم‌سالار محسوب شود. در پرونده میگوئل کاستلز^{۲۷} - شهروند اسپانیایی - طی مقاله‌ای با عنوان «مصونیت ظالمانه»^{۲۸} در یک مجله هفتگی^{۲۹} مدعی ارتباط قتل‌های سیاسی در ایالت باسک با جناح حاکم در اسپانیا گردید و پلیس را با گروه‌های خودسر، دارای ارتباط دانست. دادگاه‌های اسپانیا او را محکوم نمودند، ولی دیوان اروپایی حقوق بشر، باین بیان نکته که آزادی بیان یکی از پایه‌های اساسی جامعه دموکراتیک می‌باشد، اسپانیا را محکوم نمود و اعلام نمود که بدون وجود تکثرگرایی و مدارا، جامعه دموکراتیک وجود ندارد و بدین ترتیب بر این مطلب تأکید نموده است که رعایت مؤلفه‌های یک جامعه دموکراتیک باید در تحدید حقوق و آزادی‌ها، مورد لحاظ قرار گیرد (شکری و همکار، ۱۳۹۲: ۸۷)؛ بنابراین هرگونه تحدید تعهد که تعهد دولت‌ها به تضمین و رعایت آزادی‌های بنیادین بشری را محدود سازد، محکوم به بطلان است که این آزادی‌های بنیادین شامل موارد فوق می‌باشد: ۱. حق حیات: حق حیات شخص انسان (ماده ۶ میثاق) که سرآمد تمامی حقوق او می‌باشد، بدو به این صورت پیش‌نویس شده بود: «نباید حق حیات هیچ‌کسی را خودسرانه سلب کرد.» برخی تحدید تعهد کشورها به میثاق را از دید حقوق

بین‌الملل فاقد هرگونه اعتبار می‌دانند به‌طور نمونه ایالات‌متحده ضمن تصویب این میثاق از جمله تحدیدات فوق را اعمال کرده است که با رعایت قانون اساسی خود، حق وضع مجازات اعدام را در مورد اشخاصی که به‌موجب قوانین آمریکا باید متحمل چنین مجازاتی گردند، برای خود محفوظ دارد (حتی در مورد اشخاص زیر ۱۸ سال). این تحدید تعهد بر ماده ۶ میثاق راجع به‌حق حیات اعمال‌شده که از جمله مجازات اعدام را برای جنایاتی که توسط اشخاص زیر ۱۸ سال ارتکاب یافته اعمال می‌کند. بر اساس ماده ۴ میثاق تحدید تعهد مذکور به‌طور کلی برخلاف موضوع و هدف میثاق است. ماده ۴ از جمله تخلف از ماده ۶ را حتی «در زمان یک وضعیت اضطراری عمومی که حیات ملت را تهدید می‌کند و وجود آن وضعیت رسماً اعلام‌شده باشد، منع می‌کند» (سرگزی، ۱۳۹۳: ۶۷). ۲. حق آزادی: در صدر ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز اعلام‌شده است که «تمام افراد بشر، آزاد به دنیا می‌آیند...» به‌موجب ماده ۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حتی در شرایطی که خطری استثنایی موجودیت یک ملت را تهدید نماید، نباید «حق آزاد زیستن، یعنی برده و بنده نشدن انسان»، به حالت تعلیق درآید. پس از جنگ جهانی دوم، اسناد مهم حمایت از حقوق بشر ممنوعیت بردگی و برده‌داری را به‌عنوان تعهدی برای دولت‌ها مشخص کرده‌اند که شامل: ماده ۴ اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۴ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، ماده ۶ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، ماده ۵ منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها و ماده ۷ بند c اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی می‌باشد. بر اساس ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات، ممنوعیت بردگی و برده‌داری به‌صورت یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام درآمده که هرگونه توافق یا معاهده معارض با آن باطل و از درجه اعتبار ساقط است. این قاعده امری، اکنون بخشی از نظم عمومی اساسی جامعه بین‌المللی است. علاوه بر ملازمه دو عنوان بردگی و برده‌داری در اسناد بین‌المللی نظیر کنوانسیون تکمیلی ۱۹۵۶ و نیز اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، تاریخ نیز نشان می‌دهد که اگر بردگی عملکردی قانونی باشد، نمی‌توان به‌طور مؤثر از تجارت برده جلوگیری کرد و بدیهی است که اگر بردگی منع گردد، برده‌داری نمی‌تواند وجود داشته باشد. تکرار «بردگی جنسی» در ماده ۷ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، این واقعیت را به ذهن متبادر می‌سازد که این شکل بردگی مسلماً ملازمه با تعرض جنسی و جسمانی دارد؛ زیرا جرائم جنسی، نوعاً متضمن تعرض به تمامیت جسمی هستند. همچنین این جرائم می‌تواند آسیب روحی قابل توجهی به همراه داشته باشد. از این رو به نظر

می‌رسد به بردگی کشیدن انسان و به‌ویژه بردگی جنسی، جنایتی است که هم بر ضد آزادی‌های انسان و هم بر ضد تمامیت جسمی و روحی اوست (Adhworth, 1992, 35). ۳. آزادی اندیشه: ماده ۱۰ اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه در ۲۶ آگوست ۱۷۸۹، اعلام می‌دارد که هیچ‌کس را نباید به خاطر عقاید او، حتی در موضوعات دینی، مورد تعرض قرار داد مشروط بر آنکه بیان آن‌ها نظم عمومی مقرر را برهم نزنند. آزادی اندیشه و دین، همچنین موضوع ماده ۹ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی او می‌باشد. دیوان اروپایی حقوق بشر در سال ۱۹۹۹، در مورد الزام سه نفر منتخب به شورای عالی عمومی سان مارینو^{۳۰} به سوگند سنتی رأی داده است که نمی‌توان آن‌ها را قانوناً به یاد کردن سوگند به انجیل مقدس به‌عنوان پیش‌شرطی برای اشتغال کرسی‌هایی که انتخاب‌شده‌اند ملزم کرد. دیوان این استدلال مارینو را رد کرد که سوگند باستانی صرفاً نشانگر ضرورت حفظ نظم عمومی به شکل هم‌بستگی اجتماعی و ایمان شهروندان به نهادهای سنتی‌شان است (صفحات، ۱۳۸۵، ۸۸). ۴. حق مصون ماندن از شکنجه و سایر رفتارهای غیرانسانی و توهین‌آمیز: در سال ۱۹۴۸ کنوانسیون ملل متحد با عنوان «کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات وحشیانه، غیرانسانی یا توهین‌آمیز به تصویب رسید که در ماده ۱ خود مقرر می‌دارد: «از نظر این کنوانسیون اصطلاح شکنجه به معنی هر فعلی است که با آن آلام شدید جسمانی یا روانی به‌صورت عمدی بر کسی وارد شود و به‌منظور اخذ اطلاعات یا اعتراف یا انسان یا شخص ثالث یا به‌منظور مجازات وی به خاطر عملی که مرتکب شده یا متهم به ارتکاب آن است یا بنا بر هر دلیل دیگر ارتکاب یابد.» (پوررضا، ۱۳۹۳: ۵) سازمان‌های بین‌المللی تلاش کرده‌اند که با قید و به‌تصریح درآوردن اعمالی چون توقیف در سیاه‌چال‌ها، بازجویی تحت اکراه، آزمایشات پزشکی و استفاده از داروهای شناخته‌نشده بر روی زندانیان، اخته کردن زندانیان مرد، فلج‌سازی جنسی زنان، زندان انفرادی، این ابهام را برطرف کنند؛ اما به‌رحال به دلیل تفاوت فاحش فرهنگ‌ها و تمدن‌های اقوام و ملل مختلف مسلماً آنچه در یک فرهنگ ممکن است، عملی توهین‌آمیز یا غیرانسانی تلقی شود در فرهنگی دیگر ممکن است به این صورت مورد قضاوت واقع نشود و همین تفاوت‌ها در دیدگاه‌های انسانی، ارائه یک معیار موردقبول عمومی برای این مفاهیم را مشکل یا حتی غیرممکن ساخته است. بر مبنای احترام به آزادی‌های بنیادین، محدودیت‌هایی باید استثنا باشد و اگر محدودیتی نیز بر آزادی مترتب می‌گردد، باید برای آن باشد که دیگر آزادی شهروندان و حقوق فردی آن‌ها پایمال نگردد. بر

مبنای این اصل مواردی که لازم است اشاره شوند تبیین می‌گردند: ۱- اصل ضرورت: دورکین^{۳۱} معتقد است: «یکی از موارد مشروع بودن تحدید، جایی است که اعمال آن حق، جامعه را در معرض خطر واقعی قرار می‌دهد که البته اولاً، این خطر باید متوجه یک امر جدی و معین و مشخص مربوط به احوال شهروندان باشد و ثانیاً، دولت باید ثابت نماید که اگر حق (از نوع دوم) نقض نشود، ضرری فاحش بر جان و مال دیگران وارد می‌شود. به این اصل در ماده ۱۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۸ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ماده ۲، ۸ و ۹ کنوانسیون حقوق بشر اشاره شده است و دیوان دادگستری اروپایی نیز معتقد می‌باشد که هنگامی نقض قاعده‌ای، نقض نظم عمومی است که این نقض، خطری واقعی و جدی باشد. نظریه تفسیری شماره ۲۷ کمیته حقوق بشر به صراحت اعلام کرده است که رابطه میان هنجار و استثناء باید میان حقوق و محدودیت‌ها برقرار باشد و نه برعکس. دولت هنگامی می‌تواند به نام نظم عمومی، اقدام به تحدید آزادی‌ها بکند که این تحدید ضروری باشد؛ که البته این خطر هم باید روشن باشد و هم قریب‌الوقوع و البته واقعی بودن خطر نیز بسیار مهم می‌باشد (Taylor, 2005: 292). ۲. اصل عدم سوءاستفاده: با پذیرش این واقعیت که چاره‌ای از اجازه تحدید آزادی‌ها شهروندان و حقوق فردی به دولت نیست، باید این مطلب نیز مورد تأکید قرار گیرد که نباید به هیچ وجه از این اجازه، سوءاستفاده گردد. همچنان که ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام کرده است این محدودیت‌ها باید برای «تضمین شناسایی و مراعات حقوق و آزادی‌های دیگران و رعایت مقتضیات عادلانه اخلاق» باشد.

باید پذیرفت که دولت در اعمال محدودیت‌ها به نام نظم عمومی و غیره باید تنها، به اهداف نیک‌خواهانه بیندیشد و از هرگونه سوءاستفاده از حق خود خودداری نماید و لذا چون هدف از نظم عمومی، پاسداشت بنیان‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه می‌باشد، محدودیت مشروع^{۳۲} مورد پذیرش می‌باشد. در نظریه تفسیری شماره ۲۲ کمیسیون حقوق بشر بر این نکته تأکید شده است که هدف دولت از محدودیت‌ها باید رسیدن به اهدافی مانند حفظ نظم عمومی^{۳۳} باشد و نباید باهدف و یا شیوه‌ای تبعیض‌آمیزی، این محدودیت‌ها اعمال گردد (Wadham, 2007: 207). ۳. داشتن توجیه اخلاقی (هدف مشروع): از عبارت "the just re-quirements of morality" متن ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌توان در این زمینه کمک گرفت و شاید عبارت هدف مشروع بتواند راحت‌تر مقصد را برساند، زیرا معمولاً هنگامی در تحدید، حقوق و آزادی‌ها به هدف مشروعی می‌رسیم که توجیه اخلاقی از آن داشته باشیم،

در نظریه تفسیری شماره ۲۲ کمیسیون حقوق بشر نیز تحصیل اهداف ناظر بر تحدید مورد تأکید قرار گرفته است (Clyton, 2000, 1151). ۴. اصل تناسب: اصل تناسب^{۳۴}، از حقوق آلمان وارد نظام حقوقی اتحادیه اروپا شده است و باهدف حفاظت در برابر استفاده نامحدود از قدرت تأسیس و توسعه یافت و در معاهده آمستردام^{۳۵} گنجانده شد. این اصل، به معنی ایجاد رابطه منطقی میان تصمیم و عمل انجام‌شده باهدف یا اهدافی است که مقام عمومی بر آن اساس تصمیم‌گیری انجام می‌نماید. اصل تناسب در نظریه تفسیری شماره ۲۷ کمیسیون حقوق بشر و در نظریه تفسیری شماره ۲۲ کمیسیون حقوق بشر به صراحت ذکر گردیده است که طی آن اصل تناسب میان محدودیت، نوع و مقدار نیاز به آن مورد توجه باید قرار گیرد. مطابق نظریه تفسیری شماره ۲۷ کمیته حقوق بشر، اصل تناسب باید در سه سطح قوه مقننه (در مورد وضع قوانین محدودکننده)، قوه مجریه و مقامات اجرایی (به‌عنوان اجراکننده قوانین) و قوه قضائیه (در مقام دادرسی) مورد نظر قرار بگیرد. در نظریه ۳۴ تفسیری بیان گردیده است که دولت‌های عضو باید به نحو مشخص و موردی، ویژگی تهدید و ضرورت و تناسب اقدامات را بیان دارند (ساک، ۱۳۹۳: ۳۰۱). ۵. اصل تفسیر به نفع آزادی: ماده ۳۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان می‌دارد که: «هیچ‌یک از مفاد این اعلامیه نباید به گونه‌ای تفسیر شود که برای دولت، گروه یا شخصی حقی قائل شود که به‌موجب آن بتواند به اقدامی در جهت پایمال کردن هر یک از حقوق و آزادی‌های مورد اشاره در این اعلامیه دست یازد.» ماده ۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز با تأکید بر منع تفسیر موسع به نفع صاحبان قدرت بیان می‌دارد: «هیچ‌یک از مقررات این میثاق نباید به نحوی تفسیر شود که متضمن ایجاد حقی برای دولتی یا گروهی یا فردی گردد که به استناد آن به‌منظور تضییع هر یک از حقوق و آزادی‌های شناخته‌شده در این میثاق و یا محدود نمودن آن بیش از آنچه در این میثاق پیش‌بینی شده است مبادرت به فعالیتی بکند و یا اقدامی به عمل آورد.» دیوان آمریکایی حقوق بشر در این زمینه معتقد می‌باشد که اولاً، مفاهیمی مانند نظم عمومی باید در حد توان به گونه‌ای تفسیر شوند که از حقوق افراد در قبال اقتدار دولت برای محدود کردن آن‌ها به نام منافع جمعی پاسداری شود. ثانیاً، این مفاهیم در هیچ شرایطی به‌عنوان وسیله‌ای برای لطمه به حق و یا محرومیت از محتوای صحیح آن به کار گرفته نشود. ثالثاً، تفسیر این مفهوم باید به‌صورت مضیق محدود به درخواست‌های عادلانه یک جامعه مردم‌سالار باشد (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۸: ۱۸۶). ۶. کنترل قضایی: دیوان اروپایی حقوق بشر در سال ۱۹۹۸ در پرونده

حزب متحد کمونیستی ترکیه^{۳۷} بیان داشت که تمام محدودیت‌ها باید تحت کنترل شدید دادگاه باشند و در نظریه تفسیری ۳۴ کمیته حقوق بشر نیز بر رعایت تشریفات دادرسی در پرونده‌ها و دعاوی مرتبط با تحدید حقوق و آزادی‌ها تأکید شده است (Lan Loveland, 2009: 58). دارد ۷. اصول و اهداف سازمان ملل: بند سوم ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام می‌تواند برخلاف مقاصد و اصول ملل متحدها، در هیچ موردی نمی‌که: «این حقوق و آزادی یک از مقررات این دارد: «هیچ‌اجرا گردد. ماده ۴۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی نیز بیان می‌ای وارد آورد.» که البته میثاق نباید به نحوی تفسیر شود که به مقررات منشور ملل متحد لطمه باشد و همین ترتیب‌ها نیز یکی از این مقررات می‌مقررات مربوط به تحدید حقوق و آزادی در ماده ۲۴ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز آمده است.» (زمانی نیا، ۱۳۸۷: ۹۹)

نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی کلی، اصل بر آزادی و حقوق شهروندان است و تحدید آن‌ها استثنا می‌باشد. همچنین هرچند تحدید حقوق و آزادی‌ها به دلایل منطقی مانند مقتضیات حیات جمعی پذیرفته شده است، ولی این پذیرش، منافاتی با قرار دادن ضوابط و شروطی برای اعمال این تحدید ندارد، زیرا در غیر این صورت، تحدید حقوق و آزادی‌ها بدون ضابطه و شرایط، پیامدی جز استبداد و محو آزادی‌های شهروندان نخواهد داشت و در این راستا اخذ هر تصمیم و عملی که بدون در نظر گرفتن این شروط برای تحدید حقوق و آزادی‌های شهروندان اتخاذ شده و انجام پذیرد، غیر مشروع و ناموجه محسوب می‌گردد. اولین شرط در تحدید حقوق و آزادی‌های عمومی، آن است که حق، قابلیت محدود شدن را داشته باشد و حقوقی مانند حق حیات و حق رهایی از برده‌داری و منع شکنجه و حتی حق بر آزادی داشتن عقیده (و نه اظهار آن) را می‌توان از حقوقی دانست که جزو حقوق غیرقابل تحدید می‌باشد. همچنین چون مداخله در آزادی دیگران مستلزم توجیه اخلاقی است حتماً بایستی در تحدید حقوق و آزادی‌ها، توجیه اخلاقی یا هدفی مشروع وجود داشته باشد. از سوی دیگر در جهان معاصر میان رعایت حقوق بشر و دموکراسی، رابطه‌ای تلازمی به وجود آمده است و نمی‌توان بدون در نظر گرفتن هرکدام از این دو ادعای رعایت اصول دموکراسی یا اعمال حقوق بشر را نمود و بر این اساس هر نوع محدودیتی بایستی در چارچوب جامعه دموکراتیک تبیین و اجرا گردد. دولت نباید از مفاهیمی چون نظم عمومی، برای رسیدن

به اهداف سیاسی خاص کمک بگیرد و از این عناوین به عنوان ابزاری در دست خویش سوءاستفاده نمایند. همچنین بر اساس اصل قانونیت یا حاکمیت قانون، هرگونه تحدیدی از جمله تحدید آزادی و حقوق بشر بانام نظم عمومی باید منطبق با قانون و در چارچوب آن باشد و علاوه بر آن، محدودیت‌های وارده بر حقوق و آزادی‌ها، نباید به گونه‌ای باشد که اصل حقوق و آزادی‌ها دچار خدشه شوند. وجود رابطه‌ای معقول و منطقی میان نتیجه حاصله و ابزار مورد استفاده و تصمیم گرفته شده در تحدید حقوق و آزادی‌ها امری قابل توجه می‌باشد و مداخله دولت در حقوق و آزادی‌ها بایستی، توأم با کمترین زحمت و مداخله باشد. در مقام تفسیر متون قانونی مرتبط نیز باید تفسیر ابتدایی به نفع حقوق و آزادی باشد و توسعه مفاهیم مقید و محدودکننده حقوق شهروندان موجه نمی‌باشد و باید در نظر داشت که کنترل قضایی یکی از ابزارهای قوی برای پایبند کردن دولت به پاسخگویی و تضمین حقوق و آزادی شهروندان از جمله در عملکرد تحدیدی دولت است.

پی‌نوشت

1. Spencer Zifkak
2. démocratie
3. Cavalier
4. Thomas Jefferson
5. Corl Cohen
6. David Betham
7. مانند : Civitas
8. David Betham
9. Socialist democracy
10. Democratic_ Centealism apparalus
11. Joseph Schumpeter
12. Representative democracy
13. Elitist democracy
14. Majority rule
15. Direct democracy
16. Participatory democracy
17. Limited democracy

18. Woodruff
19. Charismatic
20. Socialism
21. Liberalism is limited
22. Totalitarianism is limited
23. Liberalist
24. Totalitarianist
25. Anarchism
26. In a democratic society
27. Miguel Castells
28. Outrageous Imp
29. Puntoy Hora de Euskalherria
30. San Marins General Grand Council
31. Ronald Myles Dworkin
32. Justify restriction
33. Protect public safety
34. Principle proportionality
35. The EU Amsterdam treaty
36. Judicial review
37. United Communist Party of Turkey

کتاب‌نامه

۱. بیتهام، دیوید، بویل، کوین (۱۳۹۶). *دموکراسی چیست؟ (آشنایی با دموکراسی)*، مترجم: شهرام نقش تبریزی، تهران: ققنوس.
۲. تقوی فرد، محمدرضا (۱۳۹۸). *دموکراسی؛ طرح نظریه دموکراسی علیه دموکراسی*، تهران: انتشارات هم‌قلم.
۳. جمالی، محمدرضا (۱۳۹۳). *مردم‌سالاری دینی و دموکراسی غربی: نگرشی بر تفاوت دو نحلّه سیاسی در حکومت‌های دینی و سکولار*، تهران: هم‌داد.
۴. جعفرزاده، محمدتقی، سرافرازی اردکانی، محمدرضا (۱۳۹۱). *معاهدات بین‌المللی*، تهران: حک.
۵. رهایی، سعید (۱۳۸۹). *آزادی دینی از منظر حقوق بین‌الملل*. قم: دانشگاه مفید.
۶. زمانی‌نیا، امیرحسین (۱۳۸۷). *حقوق بشر*، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
۷. سادات میدانی، سید حسین (۱۳۹۶). *دیوان بین‌المللی دادگستری*، تهران: دارالفکر.
۸. ساکی، محمدرضا (۱۳۹۳). *حمایت کیفری از حقوق بشر*، تهران: نشر میزان.
۹. سرگزی، محسن (۱۳۹۳). *حق حیات*، تهران: انتشارات اندیشه عصر.
۱۰. شکری، ارشاد، میرزا پورامکی، ابوالفضل (۱۳۹۲). *بررسی تطبیقی شاخص‌ها، مؤلفه‌ها و مصادیق حقوق بشر در ایران و غرب و آمریکا*، تهران: اسرار علم.
۱۱. صفاتاج، مجید (۱۳۸۵۹). *آزادی اندیشه*، تهران: آرون.
۱۲. ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۶). *حقوق معاهدات بین‌المللی*، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۱۳. طباطبایی، سید محمدرضا (۱۳۹۳). *چشم‌انداز دموکراسی*، تهران: سام آرام.
۱۴. عبدالملکی، محسن (۱۳۹۷). *دموکراسی*، تهران: رهپویان اندیشه.
۱۵. عامری، مریم (۱۳۹۶). *موانع تحقق حاکمیت قانون در ایران*، تهران: سوسا.
۱۶. عباسی، بیژن (۱۳۹۵). *حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین*، تهران: دادگستر.
۱۷. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۵). *حقوق بین‌الملل معاهدات*، تهران: فرهنگ نشر نو، آسیم.
۱۸. قاضی مرادی، حسن (۱۳۹۷). *گذارها به دموکراسی: تاریخچه‌ای پنجاه سال نظریه‌های دموکراسی‌سازی*، تهران: اختران.
۱۹. قاری سید فاطمی، سید محمد (۱۳۸۸). *حقوق بشر در جهان معاصر*، ج ۲، تهران: شهر دانش.
۲۰. کاوالیر، رابرت (۱۳۹۶). *دموکراسی: قدم اول*، مترجم: مسعود یوسف حصیرچین، تهران: شیرازه کتاب‌ما.
۲۱. کریک، برنارد (۱۳۹۳). *دموکراسی*، مترجم: عبدالرضا سالار بهزادی، تهران: بصیرت.

۲۲. میرزایی، سید امین، باقری فرد، امیر (۱۳۹۸). تأثیر مراجع متعدد قانون‌گذاری بر تحقق حاکمیت قانون، تهران: فانوس دنیا.
۲۳. میرسپاسی، علی (۱۳۹۸). دموکراسی، یا حقیقت: رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشنفکری ایرانی، تهران: طرح نو.
۲۴. موسی زاده، رضا (۱۳۹۵). حقوق معاهدات بین‌المللی، تهران: میزان.
۲۵. موثقی، حسن (۱۳۹۱). حقوق بین‌الملل میان حاکمیت اراده و قانون، تبریز: آزاد اسلامی.
۲۶. نژاد بخش، الهام (۱۳۹۵). نقض قرارداد در حقوق بین‌الملل، تهران: هزار رنگ.
۲۷. وودراف، پل (۱۳۹۷). نخستین دموکراسی: چالش اندیشه‌ای از دوران باستان، مترجمان: بهزاد قادری سهی، سمانه فرهادی، تهران: بیدگل.
۲۸. وفایی، منصور، علیپور، عادل (۱۳۹۵). حقوق معاهدات بین‌المللی، تهران: مجد.
۲۹. هاشمی، سید محمد (۱۳۸۴). حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین، تهران: میزان.

پایان‌نامه

۳۰. ایزدی جلودار، لاله (۱۳۹۷). بررسی نظام قانون‌گذاری ایران در پرتو اصل حاکمیت قانون، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تبریز، استاد راهنما: کمال‌الدین هریسی نژاد.
۳۱. احمد نژاد، سمیه (۱۳۹۰). فرآیند خودبازسازی حقوق بین‌الملل با تأکید بر رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، استاد راهنما: حسینقلی رستم‌زاده.
۳۲. ترکمانی، عمار (۱۳۹۰). بررسی شاخص‌های دموکراسی در نظام جمهوری اسلامی ایران، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، استاد راهنما: محمد سام‌نژاد.
۳۳. شنیدی‌نیا، راضیه (۱۳۹۴). بررسی رابطه دموکراسی و توسعه اقتصادی در ایران طی سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۰، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی دانشگاه یاسوج، استاد راهنما: سیروس احمدی.
۳۴. عسگریان، صدیقه (۱۳۹۰). تأثیر اشتباه بر معاهدات بین‌المللی، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی، استاد راهنما: محمدرضا ضیایی بیگدلی.
۳۵. کوزه‌گر، حسن (۱۳۹۱). بررسی اصل حسن نیت در تفسیر معاهدات بین‌المللی، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، استاد راهنما: محمد شمسانی.
۳۶. ملکی، مجید (۱۳۹۵). تعهدات حقوق بین‌المللی دولت‌ها در پیشگیری از تروریسم بین‌المللی، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، استاد راهنما: مصطفی فضائلی.

۳۷. موسی کاظمی محمدی، سید محمدعلی (۱۳۹۵). آثار وحدت یا تعدد مراجع قانون‌گذاری و تأثیر آن بر حاکمیت مردم، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه قم، استاد راهنما: علیرضا دبیرنیا.
۳۸. مقاله
۳۹. بهرامی، فاطمه (۱۳۹۶). «نسبت میان ویژگی کارآمدی قانون و تحقق حاکمیت قانون»، چهارمین همایش ملی حقوق و ارزیابی کارآمدی قانون در نظام جمهوری اسلامی ایران.
۴۰. باحجی، بهنوش (۱۳۹۵). «نگرشی بر نقش اجبار در اعتبار معاهدات بین‌المللی»، کنگره بین‌المللی جامع حقوق ایران.
۴۱. پوررضا، مهدی (۱۳۹۳). «بررسی ممنوعیت شکنجه و اقرار ناشی از آن در حقوق بین‌الملل، فقه و حقوق جزای ایران»، اولین همایش ملی وکالت، اخلاق، فقه و حقوق.
۴۲. پتکولسکو، یوانا (۱۳۸۷). «بررسی قضایی تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد توسط دیوان بین‌المللی دادگستری»، مترجم: محمدعلی صلح‌چی و هیبت‌الله نژندی منش، مجله الهیات و حقوق، شماره ۲۸.
۴۳. زاهدی، مهدی (۱۳۹۴). «لزوم پیوستن به معاهدات بین‌المللی»، نشریه نامه شورا، تیر، شماره ۸۳.
۴۴. زارعی، محمدحسین (۱۳۸۴). «مفهوم و مبانی کنترل قضایی با تأکید بر نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا»، مجله تحقیقات حقوقی، پاییز و زمستان، شماره ۴۲.
۴۵. قربانی درزی محله، رحمان، برزگر، عبدالرضا (۱۳۹۶). «سنت‌های حاکم در تحقق حاکمیت قانون»، همایش ملی حقوق ارزیابی کارآمدی قانون در نظام جمهوری اسلامی ایران.
۴۶. کریم‌آبادی، محمدصادق (۱۳۹۸). «جایگاه حقوقی دکتترین دولت‌ها در تفسیر معاهدات بین‌المللی»، نشریه قانون یار، بهار، شماره ۹.
۴۷. ملأ صالحی، محسن (۱۳۹۶). «بررسی نسبت میان بهبود شاخص‌های حاکمیت قانون و توسعه سیاسی»، نشریه مجلس و راهبرد، بهار، شماره ۸۹.
48. Adhworth, Andrew, (1992), Principle of criminal law, clarendon law series
49. Clyton, Richard, Huch, Tomlison, (2000), The law of human rights Oxford university press.
50. Franck, Thomas, (1988), "Legitimacy in the International System", The American Journal of International Law, No. 82.
51. Henkin Louis, (1979), How Nations Behave, Colombia University Press, Second Edition
52. Loveland, Lan, (2009), Constitutional law Administrative law and Human Right, Oxford university press.
53. Roach Steven C, (2009), Governance, Order, and the International Criminal

- Court between Realpolitik and a Cosmopolitan Court, OUP Oxford
54. Taylor, Paul, (2005), Freedom of Religion, Cambridge university press
 55. Wadham, John and other, (2007), Blackstones guide to the Human Rights, Oxford university press.
 56. Watts, Arthur, (1993), The International Rule of Law, German Yearbook of International Law.
 57. Higgins, Rosalyn, (2006), "The ICJ, The United Nations System, and the Rule of Law ", London School of Economics and Political Sciences, available at: [http://www.lse.ac.uk.Collections/LSE Public Lectures and Events/ pdf/ 20061113higgins.pdf](http://www.lse.ac.uk/Collections/LSE%20Public%20Lectures%20and%20Events/pdf/20061113higgins.pdf), 12/20/14.